

نزول تک و وزیر و سهند خان مغفور در حین حیات از چند سال ولایت عهد خود
 بایشان عطا داشته زمام خلافت بقبضه ایشان و گذشته بود و از تائید و ماب
 علی الاطلاق که حسن اتفاق عبارت از دست اندکی فیاض صدائی در شب غره بیع التائ
 بخان صاحب خدایگانی فرزندی اردانی فرمود بود احد بخش خان سیمی نمودند قول یکی از فضی
 آن زمان است که عباسی زاد و عباسی مرد و عباسی پرسند نشست با برادر الهی و اقبال حضرت
 عالم نیاچی قسم اول ازین کتاب استطبایات دولت عباسی زوز چهارشنبه پنجم ماه
 جمادی الثانی سن یک هزار و دو صد و بیست و چهار و در عده دار السور و ربه و لپور و تریب
 پذیرفت و تاریخ تصنیف و تکمیل تقسیم از پیش استیضا گرفت انشاء الله تعالی
 در استقبال شروع بقسم ثانی که مشتمل مکارم آثار نندگان خدایگانی است تواند رفت
 بیون و توفیق و ما توفیقی الا بالله همین کتاب استطبایات اول مرتب دولت عباسی
 از دست فدوی استکانت ارا که مقدم ارا که ارایام طفولیت برادرین یافته تکبیر و درین
 بساط کرامت نشاط سرکار فیضدار حضرت خان صاحب مخزن عنایات و حسان نسخ
 مکارم و ایشان مجید چشم و فیضان مبیط لطافت این دو سبحان او ام الت و قبائله
 و عکده و بیان لاله بدایع عبرت و غلامی نندگان نامی موسوم مشهور است فقط

بمنت تمام شد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَتَمَّ بِحَسْبِهِ

علاقه‌ای که مذاق جان و ذایقه روح و روان شیرین دارد شکر شکر سوپ است باب
 ششمی است جلت نعمه که تبیین خلیفه کزایب الله تواند شد و متعلق با علق الله
 شتی بر عالمیان گذارد + بیت + حکمت محض است اگر لطف جهان فسرین +
 خاص کند نیده مصلحت عام را + تا آن بویید من عند الله و شدید بجهه الله و العیال
 منافع و اندفاع مضار و تقویت اختیار و تهدید شرار و ضبط مصالح بر قسم
 مرام و تفتیح ابواب محاسن بر نوع بهام کافه انام بمقتایه ابر عقل سواد و مفاتیح تجار
 خرد و ذکا و عین درایت و عنایت کفایت نماید مصداق انمقال و مطابق این
 حال جلوس حضرت خدیگانی خدیو دیشان محیط شمت و فیضان محمد بهاء کائنات
 عباسی است بر سجاده امامت و حکمرانی و رساله ملک و کشورستانی تبایخ نوره ماه

ریج اثنای سن یکبار یکصد و شصت و شش ساعت مختار بنجان و قیود شناس و
 موبدان بیت اساس و منظومه و بساعتی که تو لاکتد بدان نجم و بطالعی
 که قفا حرکت بد آن تقویم و بروزهایون و وقت سید و بتاریخ فرخ و نوروز عید
 برآمد بسند شده کار و جهانیافت کسبیری نو بهار و توگویی فریدون برآمد
 به تخت و ویا شاه جمشید فرزند بخت و ویا خود سلیمان عالی نژاد و ویا شاه
 گیتی ستان کیقباد و ایمان برادر دارکان ایل کلیم حلقه متابعت در گوش
 و فاشیه اطاعت بروش خاصه دیره جان محمد خان سردخانی که در آن زمان
 ممتاز این صنف سینه بود در حجت پای حضرت را افتاده پشیمان و سر را در ادای
 آداب کورنش خم داد و از کمال فهم و آخرنی اول از هر دست بیت کشاده از
 فرط روح و خلوص بطریق و اعظ بتفهم و بینه سران این اوس نسبت مانوس
 ایستاد و فرزندانی و عار بانی و بلانی و کهرانی و حسنانی و اچرانی و غیرهم از
 وضع شریف ترقیب شرایط بیت و تسلیات بجا آورده مذور و نشا را پیروز
 و محادیم و شیخ و مشایخ تبرکات مناسب مضمون تهنیت حسن ابقا بر گذرند
 در وسای نامبار و اکا بر قرب جوارم رسم مبارک و مایل از جهاد ارسایند خلیفه
 اشد تاریخ جلوس فرخی از مولف این تالیف است چون در ات عالی بنیاد
 و علم او هم الا ستار گلشن کابل با عز از یا او هم انبهم با ستار هم
 معزز و نفیس نامه اصناف رسانیت مستودالات کمالات لیکن اصلاح

اصلاح زمام وزارت بدست اختیار نور محمد خان سردفانی سپرده شدست بمعبده
 شاه محمد خان حسینی دیوانی بدیوان لعل اس غلام حسین قوم ابره و چو دریا
 سلطان محمد عربی مقرر و شیخ بهار خان کبیری شیر دولت و کوهر و کهرام مهر محرم
 اسرار دور محمد کبیری ندیم حضرت و شیخ سونه خان بسبب جوهر حلاوت سپاگری
 مقرب حضور و درین ازمنه که سلطنت هندوستان خلل شایع و تفرقه کلی رویه او میر کاکم
 علی خان و میر بخش علیخان از سادات بهره و منتسب بخاندان میر حسن علیخان و میر عبد
 خان بوده اند بعد شهادت میرنشار ابا و در پیا و پور رسیدند و جناب خدایگان
 بترتیب حضرت حسب شان نگاه فرموده تا ایق و معاصب مقرر نمودند و نشست
 حضور خاصه در هنگام نصف النهار میان بانع شیشه محل بود و درین ایام قریبه
 قوم مرتبه برهمنان آمده دست استیلا یافتند گسائین گنگا و هر که از اولاد محل می
 بود مصدر خوارق عادت بود و دیوانی مرتبه در کمال بخش و رسانگشت تمام عالم
 گردید و نواب اهداد کجربا بر حسن و ضعف سلطنت در بند بست ویره غازیان
 عاجز که سردار محذر مانخان فوفلری بنظامت ویره از تپیکاه جناب تجوریه یا مؤذرا
 مذکور رسید و من شاه که از عهد خوانین مرزبانی وزیر درائی دوازه مل که دیوان
 ویره بود از خوف در اینها گریخته بزرد مال و شیار و انتقال آمده بطلال حضور مستطال
 جستند و بعد چندی که مرتبه با استماع اخبار شوش از دکن قنان را گذر شبیه در وانه
 وطن گسائین گنگا و هر هم سایه خداوندی ملاذین مع و معاذ رفیع نصیده باقتضای

نالی نبی صه هر شهر فرزند که عبارت از گوساین زونیت رای داولنگک و نوح بود مگر در علم
 موسیقار خلی او استاد کار و گوساین کلیان رای و گوساین بهارچی و بهر حال و اطفال
 وارد بهاد پور و در ملک پنجاب هم خلیل قوی و داور مفید و سکهان بر پادرم
 علم و شرفار اجای قرار و اعتبار نامه خدام حضرت مولوی صاحب حاجی محمد فیض الاسلام
 و حاجی حافظ محمد حفظ الاسلام و مولوی امام الدین و مولوی غلام الدین شریف آورند
 و جناب عالی که محبت علم در طبع مقدس مجبول و رو و انبیا را مقرون بهراز و تحیل
 داشته با نواع کریم و مدارات استقبال فرمودند و خود حضرت قدسی از علم حدیث
 و تفسیر از مولوی صاحب مولوی حافظ محمد حفظ الاسلام و سر میگردند و وفات
 نواب شجاع خان و سررازی نواب محمد مظفر خان بهضنت
 حضور و نواب بهادر سنگهان بر سر طمان در سنه یک هزار یکصد و دو
 یک که نواب عالیجا محمد شجاع خان در قلعه شجاع آباد با جل طبعی در گذشت نواب
 صاحب محمد مظفر خان که سابق همه خونین افغانه سلام خوانی بر او شان کرده بودند
 بسند سوردنی جلوس نسرموده دستار بر خود بر سر بست سنگهان مقتضای خیره
 سری دو خاست عاقبت بر خوسن نواب نگاه کرده غافل از سلطت قبایل مغزی
 بهطالت دین و جهالت آرمین مخالفت نواب بهرم ساخته چند مرتبه شکر از طمان
 بر شجاع آباد کشیده از راحت و راحت مال و روشی و قطع الطریق انبار اسبیل بها
 اکن بقصوری برداشته و ز طالع نواب محمد مظفر خان همیشه شکست از آن حش میبافته

می یافتند چون قلع شجاع آباد مکانی مختصر و خلقی انبوه در آن مجتمع ایند اطبع نواب
 که خیلی لطیف و لطیف بود با قضای شان این حدیث شریف *اَلشَّعْدُ عَمِيْرٌ وَ اَحَا
 اَعْمِرٌ مِّنَ الشَّعْدِ وَ اَلشَّعْدُ اَعْمِرٌ مِّنْهُ* غیرت در نهاد آن عالی تر است و بعضا
 محبت اسلام و محافظت ننگ نام در بهادر پور رونق بخش و حضرت خداوند
 مقدم گرامی او شان باضات تجلیل و تحريم و الاف تعظیم و کريم مملکتی داشته درین
 آداب تلافی و ادای رسوم هر قسم تلافی درین نغمه بودند چون نواب عالی جو تندی
 اینطایفه مرحوم سکنهان شرح داده بحریک سواد ترغیب جهاد و تحریر غار افروده
 لفظ استمداد را که مقصود ما نحن فیه و نتیجه شکل بین الاتجاج تشریف نواب جامع است
 بتقریر است جوامع الکلم حسن ادایافت از نظیر آن که جناب عالی خود بدولت
 عقل جسم در حد است افلاطون زمان بیت و چه خوش است که گفتن
 بحرف نکتہ دانی و که سخن گفته باشی سخن رسیده باشد و خصوص که مرقت
 سنت سینه جناب نبوی علیه التمجته و نصب العین در بصورت بمقصدیان
 سکار بسیار تا کید امر برم اصداریافت که بر قسم سامان جدال و قتال و ضرب
 و ضرب فی الفور آماده شود و در نجات مطاعه با سامی خویش شرقیه غریبه
 انفاذ پذیرفت همه مردان دستار بند که جهاد بسته خالصا بنیت قتل کفار تا
 آمده زیر لوی فلک فرسافر بهم آیند همه ستمنا و طغنا گفته موجب میعاد بود
 جمع آمدند مودفانیان که بجانها مانده مذکور جلال چون کواکب بسیار در کاب

نیرین خاک اقبال بکرت آمد به منظور به بخیید شکر کرده و تو گفتی
 بپوشید امون و کوه و گما سنگان و نمایان کنده سنگ و چند سنگ را میان
 تماسک از دست رفت و سایر میان بسرع پیش میان خود فرستاده استخاشه
 و زیدند و استخانت گزیدند به بیت و الا نوز بهر حایت میان و نه شکر
 همه بود با شد ز میان به شکر مظهر امیرین چون با دو باران قطره زن رسیده
 حصار عالم را محاصره دید مبت سحر روز از در یکه شیخ محمد دوم محمد را جو که از اولاد
 قطب العالم شاه محمد یوسف کرد نیری بخاری و از ابتدای شیوع آثار اسلام در ملت
 حضرت ایشان رونق بخش داد الا مان و مقدم اشیاخ پیشوای اولیای این خیر
 انقراضی اندر سلا میان بدون شهر آمدند بر کار سنگهان دیدند تیغ گذر آیدند
 و بهر میت داده در قلعه ارک خزانیدند تا ب مقاومت این بیگان کوه و خاک
 سنگان و ریای میجا بان موش نشان نما ند در شهر غارت عام رفت و موال مردم
 کرد از سلاب ذخایر و دغاین داشتند تباراج زور آورده غنیمت ابرداشته بخانه
 معاد و در حضور سوائی روداران دیگری نما ند آمدن فوج سنگهان
 بر فاقه محصورین کنده سنگ مضطربانه بچار پانصد سوار چهار در رسید
 بجز دور و دوش آویزش سخت و گیر دار شدید پدید آمد شکر اسلام تمام پایدار
 شود لکن یونان پیاده بودند حتی که قرین سمان و علا خود ند ایتها اند هر ماه در
 قلب گاه به پوز استیاده سواران سنگهان نبود و قها کنده اکانه زده اینهار از جا

از جا بر داشته نبد گمانی که عقل امروز عالم اند بواب مستطاب همانند که فتح بستان
 مخصر وقت دیگر در بندام میان قوم سسکمان بدت مهو و مقرر لکل قوم علی است
 تا در زسد و عده هر کار که هست و سودی نکنند یاری هر یار که هست و اکنون
 معادوت هر ب و حسن هیچ نوع عیب ندارد و نظم و ازین رفتن دان
 عارضیت نه که بی خبر و بجز خار نیست و شیخ مصلح الدین سعدی گفته است
 نه هر جای مرکب توان تا ختم و که جا اسپر باید انداختن و آخر مردان جنگ
 کنان گشتند و پناوران جلالت نشان و دلاوران شجاعت توانان رودر
 این قرین اوج بختیاری اله و اورد ایره بسته استقلال دستوار ندر راه کوشش جلال
 مرحمت فرمودند و اربابلی نقلند خود سوره انجیر فایز و حضرت خداوندی بچنان کفبار
 ستیزه کنان و نیدوق زمان از دریا نیلاب گذشته دارد و بهای پور نشستان
 این دولت بر سلامت ذات بایون و استقامت است روز افزون این خلاصه
 طومار کاف و نون شکرانه کرده شاد و تصدقات بلا نهایت بساکن دادند
 در سن کینزار یکصد نود و نبد گمان ارفع حضرت تیمور شاه درانی که بر استماع اخبار
 غزیت حضرت خداوندی و نوا بصاحب سردار جبر و خان را امور با خراج نسکمان
 فرموده بودند نیار بعد مسافت مشارالیه بدیر آمد و حصار عالم پناه بستان را
 گرفت و کار بر سسکمان تنگ ساخت احتمال بود که قلدار ک انقح پذیرد لیکن شاه
 مهم توران پیش آمد و لشکر ترک در پنج بر حده و فراسان غلبه آورد حکم شرف برای

اطلاع میرخان صادر و او هم ناکرده کارها و در چون میان غلام نبی خان کلپوره بردار است
 سنده کارخان شد درین شهر میرجی خان که از بیت اقدس شریف گشته به بندر
 سقط پوست انبار شهاب و ت پدر و برادر شینده از بندر کراچی که در آن وقت تعلق بمیر
 نصیر خان برابری داشت عابد برابر و قریه کہا بنه که از مصافحات حیل پیرا رسیده
 طرح اقامت انداخت میان فرسوف که فساد طبایع سسرایان و تلون انفرج او شان
 دیده ترسیده در مقام مشاوره و کنگالیش بود که کدام نوع زور پیدا کرده آید تا با ^{استیلا}
 آن دست استیلائی احدی با و نرسد از مردم جو نیجه خوشی با گرفته تحویل اکثر قسلاخ
 بول بر انبیا میورد و در این کثیره با آنها تفویض کرد که در بوستان با بکنه بی نشان منون
 دارند تا وقت حاجت بکار آید رسم آوردن میرجی خان اعتقاد دولت
 خود تصویرده **شَیْخَانِ اِلَهْدِ لَا یَعْلَمُ الْغَیْبَ اِلَّا مَوْجِبِ اِلَهٍ** از نیکه مرگ
 غلام نبی خان از دست میرجی است درین ضمن فتنه اعظم مضمربانی بطرف میر
 پیام مرسله شد و رقعات دستخالی برنگاشت که سران سرایان از خود سری بواج
 خودی و پندار و در نجار استکبار و سرگرفته ترک ادب میردی و پیری بر کرا خوانند
 بیالت و دیت سنده نصیب نمایند و هر کس انجیال شان در آیه عنزل گردانند
 شمار استقلال در مانمانده و میرجی را از اصلا بستمها رانید و است اگر نجاط صح
 بیند عزت و احترام او با حسن وجه خواهم داشت و نیز وجه مساعدت فرست نمودند
 مگر شاه بهار او محراب جوی در اجه یکی بوضوح این بضمون سربوشیده در دخول میرجی

میر بجای خروج و انعام خود دسته همه با اتفاق از میان غلام نبی خان پرسیدند
 میان مغزای که ازین سران بی سز و پا خوف بی انتها داشت انکار و استبرار فرمود بگفتن
 گفتند که اگر میان صاحب بر حرف خود صادق است و بر لفظ خود راجح بسیم انقد سوار شود
 که در مقابله میز بجای رحمت بر کماریم و او را نکند اریم که داخل سند به شود میان صاحب
 مجبور بے مقدر و مغزور لایحالی متابعت امر او غالب نمود از آن طرف میر موصوف
 بشکر جزا طرار در رسید بگامه جنگ و در گیر گرم گردید میان غلام نبی خان که رقبه
 جانفش در کند رقبه اجل اسیر بود در ستیاده تماشای فریقین میدید هر گاه میر بجای
 فتح کرد لشکر را میان بسزای نگرامی مقهور و منهنز گشت در برابر میان او بار میان
 رانین حرف که اول با تجار و کماح طلبیدن و بعد بهمانست لشکر مقابله کشیدن موجب
 کدام دین آئین است از دوش برداشت و دیگر بسیار از هم را میان میان رانجاک
 نالت انداخت خواری تیز زنی بحال خبر میان عبد البنی خان که در از زمان قلعه حیدر
 بستش بود ساینده میانشار الیه برخاسته محمد سرفراز خان و عطر خان و محمد خان و میر محمد
 سپهر محمد سرفراز را که در محبس است او محبوس بودند بیک تیغ از نیم گذرانید میر بجای
 خیال داشت که محمد سرفراز کو پدر و برادرش کشته مگرداناست سردار کرده خواهد
 چون اینجا رسید و اقدرا بشیند کلم ضرورت میان عبد البنی خان را دستار است
 سردار و خود بر تبه وزارت و اختیار کل استیاد آمدن سردار مدو خان بر سر
 ملتان و باز گشتن بی نیل مقصود باز حضرت ارفع تیمور شاه در آتی که خان

انواع سنگهان بر وقت در خاطر شریف می بود سردار سرداران علی مدد خان با کور
 سر بودند گرفته قلع بنیان سنگهان نماید و سردار نقشبون از حساب اقرون بر سر قوم
 سنگهان و نازگون جلوریز رسیده در ظاهر ملتان پیش میدان سا بر بیانی و آری بر
 مهرست درانی دار سنگهان آذیرش دستیز بود نمودار دستیز دکار برین خمیم الحی قبتان
 نهایت تنگ نیکی ماندن و ندر راه گریز که شنبه فلک در غیر تبه هم شنبه آژونه
 انجنت و زگریز تقدیر بجای زعفران و صفر از خم فلک نیک نیلی بخت سبده گان
 ارفع حضرت نیرو شاه که تقویت و پشت گرمی سردار خود نفس مایون تانینا در
 شریف آورده بودند بعضی ایرانیان معکوس نزد عابا خنده و مقصد فاسد اراده
 ناپاک در عینکه فرین اسلام از حضور گشته آن گشته نجاتان بر بلا حصار چیا
 تا خند حق تعالی که **فَا لَقَدْ خَيْرٌ حَافِظًا و هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ** است بدت
 باد شاه امان داد یک محله پیش نیکه آن کیادان بسامه ایتادگان پایه بر
 شهر یاری افتاد محافظت در و برج و باره بلا حصار عمل آمد و دست تسلط
 ان انبار اشیاطین بدیوار قلعیم هم رسیده تا کف خاک برای شان مسیر آید حضرت
 باد شاه بعد وقوع این واقعه چا باران یک تاز هوا تک را تعیین فرمودند که بال از مرغ
 و مهرست از هوا بوم گرفته رفته سردار علی مدد خان را فی الحال ساریه که اول از مهر
 محافظت نفس قدسی است اگر خدا خواست بی قضای ایی در سال آینده خود بود
 بر ملتان ایغا رساخته تجزیب آن به نشان بروا خه خواهد شد سردار کثیر لاقصد

کثیر الاقدار لاجرا طاعت حکم قضا آثار نموده برگشت و فتنه در سلطنت که بر خاسته بود از
 پشت در سنه ۱۱۹۳ کبیرا کعبه نمود و بشه آمدن سبندگان ارفع بر سر طغان اخرج
 سنگبان سلطان تیمور شاه خود بنیت خالصه خوا و اراده خاصه جهاد سوار شده
 آمده در میدان عیدگاه هفتم سر ادق جا به و جلال واقع خود انحضرت از مسجد نماز
 عید نازل و سلامت کوجه با و مورچال در اندک فرصت تا بدیوار قلعه وصلنیت
 اقبال شاهی حصول شکوه ظل الهی نوحی بر دل شان سیلا آورده که فرار از قرار
 اختیار میکردن شیخ روز دهمت کنده سنگه هم کنده شد یعنی او را بین الاخوان
 منازعتی بود تو نیست بده و گماشتگان خود رسیدن اقبال شاهی دروش تری
 شهبان عالی و کیلان کاروان بحضور بادشاهی و ستاده خود همه صاحبزاده در عایا
 که بدایع و دایع خالق ناند تقبله دیر او شریف فریاد هم سلطنت و هبایت آن
 قبیل پشتیه الله میان عبدالبنی شیبیدا اخبار و رود موکب بادشاهی در لستان معلوم
 و خواص خدم صلاح زفن عمر کوت مجز کرده میرزجا خان مشاوری نمود میرد جواب
 عرض کرد که میان صاحب سردار است لیسیم الله سمت چو ل نهضت فرمایند از طریق
 مال اندیشی است لکن میررارخصت باشد که او تا مکان او باره برود اگر بادشاه
 بد تسخیر لستان بکابل مرجعت فرمود قهباد الاغرمیت ولایت کنند به نمودن کتبه
 شمشیر مردان برویش خواهم زد تا بدانکه بقدر ملک که ام مردان بخیزد کار
 برستان است نه بزالی و چون شیخ قمرالدین منشی با کلام مخالفت میر بود منشی

بدلت شیخ بزرگداشت و شیخ جناب سلطانی کلام میرزا بعینه عرض داشت این امر موجب
 تقاضای خاطر تقدس آثار بادشاهی گردید چون کیمیاه کامل از محاصره ملتان گذشت حضرت
 نبدگان ارفع شیخ قمرالدین را و کاتبان درون قلعه فرستادند و مقصود ازین کجوفت
 که عبد الکریم خان افغان باری را که در قلعه مستشار سکنیان است آوردیم و تهنیت
 بست آورد و قمرالدین رفته عبد الکریم خان را برکات علویان با خود آورد حضرت قبله
 عالم رو بر عطف اشرف مسله و عید با و فرمودند از عرق محبت سلام در پیش
 حرکت آمد رحبت نموده چون میان سکنیان ناکاره اماره حکم نفس ناطقه داشت در وضع
 تاصح لوامر شده از صولت دولت بادشاهی با نهایت رسانیده بعد از هر دو علامت و تهنیت
 آن دعامت نشان چنان قرار یافت که قلعه را بگذرانند و نجات پذیرفته عطف امان
 معلوم شده بسک فرار رواند باز مکر شیخ قمرالدین را طلبیده از جناب اشرف
 خطایان خواستند و سکنیان مثل طيور که از نفس خلاص شده راه او کار پیش گیرند
 اکنون خود با پریدند و در انیان بر گزاران سکان دیدند و باور رسیدند سرشان بریدند
 روز چهارم نبدگان ارفع در خل قلعه و زیارت علیه عتبه طیبه حضرت عوث بسا و انیا
 زکریا حضرت قطب اعظم شاه رکن عالم قدس الله اسرارها مشرف و عالیجاه نواب
 محمد مظفر خان را رقم نظامت ملتان ساجیک بکبه رویه نقد عنایت فرمودند که چون
 ملتان از دست تعدی ظلمه شرار فجار سکنیان مردم آزار و خونخوار ویران شده به
 بیویاریان و فراریان تقاضای مساعدی داده لگ را آباد سازند حضرت خداوی

خداوندی بکار معتبر و کلیل و یک ریخیر فیل مست و غیره تحالیت شایسته ارسال داشته
 نقش بر سوخ خود را به پیشگاه خلافت رسم ساختند فی سن صدر خورشیدین حکیم
 سعد الله خان سدوزی و واهی بذات عالی و تعمیر فراج مبارک
 در دور سنگهان کلپان که سعد الله خان حکیم سدوزی به بها و پورا آمد چون طبع شیبور
 لکن بر حسب خود منور و در تشخیص مرض مثل جالینوس با اصل منور و لیکن در عداد افراط
 تقریب از دوشان واقع میشد حضرت لولی الالباب در آن زمان بعین شبان این از کمال
 عقل و درایت است که هر کار تبذیر مانع کفایت میفرمودند مگر آخر عالم جوانی
 برگاه محبت سعد الله خان نگین گشت نقش بر سوخت از صفحه باطن قدس بوطن
 درست نشست سدوزی از بر در سخن میرفت به صفت مسکس میان که جناب تامل
 آن رغبت فسر نمودند و او دوشان بعد مبالغه و در وقت تر خوانید ند طبع مایون در اصل
 صفراوی و مهند این نمود بها و پور بلده حار پارس مواد علیان کردند و خون صفرا
 در توران بل در اندک ایام ماده احتراق یافت و در معده و جگر حرارتی شدید در طی
 غلظی پیدا آمد از تصاعد انجوه دل میطیبه و در صداعی بهم میرسیستها منقود قبض
 و نفخ موجود مصلحتش را که از سعد الله خان پرسیدند او گفت که شیر و تخم خیارین ظرف
 و خرپوزه و تر بوز که در بیابان بسجول بارشیر خطمی و بیدانه مع کلاب و گلقدیل
 فرمایند چون در استعمال این بزور است هم انکار رفت حرارت انکار یافت بکر صنف
 سده بدرجه قصی که از آن نوز میزند ایا وقت مقرر شد و خفقان در طبع حکم گرفت

حکیم محمد دایم و برادرزاده او شان حکیم علام مرتضی که همه علوم حکمت نزد اصطراب و بیت
 و نجوم و فلسفه و اعداد و هندسه و رقوم و غیره با او شان حاصل بود در خیلی طبیب عارف
 و در همه فنون با نفع و صادق بوده اند طلبیده اند و آنها زود آمده دست به بلایچ شدند
 و از کمال حدیث حدیث در معالجه کمیزانی حدیث بستند که در سور قراج اختلاف
 نیز رفت و طبع را بر طبق استوار میداشتند حکیم محمد دایم با زرفت و وفات یافت و حکیم
 علام مرتضی که دایم و ندیم د شیر حضرت بود ندیم سکندر به پگاه دگاه محاسب
 در حکام خورشید ماه لکن اثر خفقان که بطریق تخصیص و همیشه این دانه همچنان در طبع
 قائم در سن پنجاه یکصد نو و چار چون نواب محمد مظفر خان مبتدیان مستقل گردید عبد الکریم
 خان با بری که خیلی مجول بود در گاه نواب سیر و شکار شجاع آباد تشریف آورد و او از
 نواب حاجت کوندخواست بدوست محمد غلزه و صد الله خان بابلی و بخشو خان و غیره
 معاقداران نامدار و یک تازان خیر مقدار دو هزار چیده و برگزیده با طیارین
 المتربین برآدموا این که قریه ایست خاصه شکار سرکار و با نواب نیلاب بهادری
 دو کوهی واقع رسیدند ناگهان آتش بجارتها در داد و تباراج و عارت اموال
 رعایا دست تظلم کشادنی انفرادی خبر خبر رسیدند گانغالی که بود در نواب صاحب
 و اتحاد او شان ظهور تقسیم حرکت ناملایم را توقع داشتند متعجب شده
 فرمان فرمودند که لشکر کابی در محله عبور کرده عبد الکریم خان را برای جبارتش
 دهند و او بو تره با و غیره جوق جوق از دریا گذشتند یکی منتظر دیگری نکلشته بر سر

بر سر معاندین میرفتند جنگ در پوست خود عبدالکریم خان و دوست محمد خانی
 و بر لوزاده اش در دنیا مقتول دیگر بسیار کشته خسته شدند آخر بریت فاش
 خورده لشجاع آباد و ملتان بر حبت قهقری رسیدند و نظم و شکر آید
 بملتان آنچنان که کزورد و آن نشد آگاه کس چون بادم درین آمد خان ما
 چون تلخ زد فوج هر مور و گس و تا که ملک خویش را سازند پاک و از خلش
 های چنین خاشاک خس و بر سر آنها چنان زد فوج خان که ره نشان
 نبینند از پیش ریس و اکثری مقتول باقی بر اس و رو بملتان کرده رفته
 بی نفس و گفت آلف سال تاریخش ز غیب و قتل قهر و باذن اقدس
 لشکر سرکار مظهر منصور به با و پور معاود و چندی ازین سبب در میان سرکار
 تباین ما تدویندگان عالی نیابت کشیده خاطر می بودند آخر نواب عالی مقتضای
 عطف و نسبت مستعدان و اما ارسال شده تصفیه کلشن همیشه بهار خاطر
 پایون نمودند و نبدگان عالی که در درجه سلیمان عقل صفت دارند مدخل قلیل و مصار
 کشیدید و اندیشیده قریه مدوالمستقل علی پور از مستاجر ویره غار نیان من
 بعد برگه جنوی بطریق اجاره گرفتند و سهراب خان مهر حکومت جنوی سرفزاری
 پذیرفت دوران قریه یک فقیری بود مجذوب و عادتش ایکه علی اصباح وقتاً
 کرده استخوانی ساخت منی که فرج می نمود در زرع می نشانند و سهراب میگفت
 که این بچا دست در فلان قریه آنرا بگیرد سهای مهدی از دیهات که فقیر بزرگان

آورده نشان داد همان موصوفه تهرن اودیای دولت درآمد و ترتیب خارست اشکار
 جانوران شیر و گاو و پانجه و خنازیر و تجویز مکان یعنی اودی و ازان در حساب التذکر
 تصدیق پذیرفت و سلطان چغیای حیدر قزغ میفرمودند و چون در شپهای درها گنگ
 و جمن و زرده و غیره ایصال نیلگاو و گوزن و کرکدن بسیار اند تا بر تسخیر جانداران بزرگ
 کوه او معاکها کند و خس پوش میاخته تا این حیوانات بریده از مسافت بعیده
 مدیده گرفته و سیر دران محافری افتادند و نیکان عالی بدین وضع تجویز مکان خارست
 که تیغ قسریه توان گفت اختراع نمودند سیاتی زکرة بشار الله کمن در اصطلاح
 این ولایت اودی نامند تشریحش اینکه در موسم بافضل خریفند دم زرع کار
 برکنار دریا و کار زرع است مومکا که یک نوع علالت از غله مشهوره نمیک که خلق
 کم استطاعت آنرا پیش میخورند و گوزن و گاو پانجه برای آن رغبت کثیر دارند و چون
 در سکار بر گاه میفتند که تخیر آن بجزیش می آیند یک برجی از کل مستف بر ایس
 نشین ذات عالی چند در پیشتر از توجه حضرت سیر سکار بود وسطه دفع تو بم آن حشیا
 بنا میکردند تا بلا ابره ازان مرور عبور نمایند میانش با غار و جب تجویز و ار کار
 که چند نفر میر سکار و چند مسکار در حضور آن شهریار نشینند و مصلی از آنش دران افروخته
 ماند شتری ساخته و مقدار و اوقات آمد و رفت جانوران شکاری بخص
 در قعی در یافته با موم مبارک میر ساینند و موشش میرانند ان برج از قایلین تو شک
 نند ولایتی دستبر نبالین قلی که نرم و گرم باشند و خسته آنها مشرف بهتری بهتری به ان

بدان منزل اوج سروری و برتری می‌شینه و اغلب از مندان بخت بسیار چون بخت خود خوب
 نداشت و اگر ایما ناطح مقدس میل بسترحت میفرمود و حسب الامر شاد میر شکاران و خدمتکار
 در هنگامی که آن روحش غریب می آمدند یا عود میکردند حضرت جان جهان و مطلع سراسر کون و
 مکان عرض دادگاه میساختند و آن دانا بر کار اسد قوت پنگ شکار از بند و قها عمده هر
 دار که بسیار در حضور تیار میبودند یکی را بر او بسته به بدن جسم آن وحشی شصت بسته بر میدادند
 جاندار اجل گرفته باذن الهی افتاد و آن مومن پاک معصوم سروده الوتقای عنایت جناب
 صاحب لولا که کفایت متین و شریع اند به دست مبارک یا کسی که تلبس و تشریح او
 تعیین باشد زود رفته موجب آئین دین متین بگیر میداد و در کرای گرم بر شکار ایوان
 بفصل تابستان در سا که باران رحمت الهی در روانی قلوه دیر آورد میان قلوه مرصوف
 و احمد پور صانها الله عن اشرو در کوسو او ان که ترو دل می نمود بعضی شیب با پور ساها
 مو فورد و فور بارش نامحور نما گشته در بعضی جا زمین شکافه قوری تمام عمق شناخته
 که در لغت سندی آنرا پار خوانند و حضرت همه دان استاد کل بر استخافت بر
 بر یک که گره زنا معلوم بود باسی موزه موسوم ساخته و در شهر حاره که حرارت آفتاب
 با کثرت بود اسکوم جانسوز اعدای دولت ابد عار سختی و شدت دزدین میگرفت هر یک
 طرف مناک موزه زمین قدر نیم قدم کند و بالایش بطور سفت از جوب نسل که نصف
 و سبکترین خایش است و مثل آن تزیب داده و آنرا با ایوان عات و شتی که سبز
 و تازه باشد بخوی سر می پوشیدند که گویا از دست درختی یا نهالی رسته که دم دوشت

ابو اهورازد خوش دیگر از دستهر جهان صنعتی بکار میرفت که هرگز بوی انسان یا خیال
 مکان محسوس آن حشیان نیشد و بجزوران محسوس عقل دشور که از برک کل لطیف تر از لالی
 ستلانی شریف تر است خبر میدند تقاضای کمال شوق سکار مبتابیت امر حضرت
 جلیل و ادوار اصل لکم صید البر و البحر موجب انهدا و خبار ادمان میرسکار شریفین
 برده میان کمن بفرنی جلوس فرموده وقتیکه آن رسیده فریاد غلیان عطش بریداشت
 بشرب شربتی از آب که آبهایش همیشه بجاذبات کمن کشین درت علی صفات
 است می آمدند حضرت خرد آموز در هزار ثقبه و سوراخ اودی قسمی نبودن نیز که با د
 اشد خطای گرفت دستعل در زبان سکار زبان در قوم لقبم متصدیان لفظ اودی است
 بهرزه مضموم کمن حکیم فهم میان غلام مرتضی بنا بر آن معنی که جانوران کثر در هنگام خود
 کوه میخوردند خودی بعین جمله میخواندند و این در آن اوقات زبان می راندند و ابیات
 فی زاد تیه الشقی ایسی خودی بد در لقلب بحر شتیاق خودی بد مانف مطالبی
 مودود بدیا عافیتی عبرت خودی خودی اصل لکم صید البر و البحر دم استخراج
 تدبیر مشرع و نظر اهوران که از زبان نیمک تب گویند از مختصرات طبع و قادر مستحق
 عقل نقادان حکیم رساد و استاد است که بطلیوس از شاگردان است و جالیوس را
 استفاضه از وی بیاس فرزانة صدور جات علم طلسم از او موحی و بقراط برادر دقیقه
 تر رسید از وی او گزنی و بطل خرد را از تقابل آن مهر کمال نوروز افردن اند و حتی القصه
 آن عقل آموز عالم یک طری ز که با وجود دشمنی در متفکره اطلالون کجند خود کمال

تفصیل سکار گاه

و کامل اندیشند که رشته چون رشته آرزو مترصد آن فیض آن مظهر وجود و کرم و یانند
 رشته خرم و غم آن عقل محسب نهایت طویل حسب الفهم انصاحب طبع مستقیم تنیق و تعظیم
 دادند جو به از اشجار زیورن در صد سی چار عدد هر یک قدر کنیم دست از تحت این سنج آبی
 مقدار آتش و از فوق و در شاخه جدید بوضع جدید و دوسره انداز یکشت نصب شد بکار
 بفاصله سه گز از هم جدا جدا یکصد بنده بکلیف و همین قدر از جانب دیگر بطریق شکل
 مثلث مخروطی البیت که در که عالم علم اقلیدس با وجود مشق اشکال مربع و مستطیل و دایره
 در کعبه ابراک ماییت آن چون خار بوجل مجرور و در برپا ساخته و رشته را از کیو سه
 صد پنجاه گز و مسادی آن بجای آن میان دو شاخه آهنی قائم داشته و من مثلثه از جانب
 مدخل وسیع و فراخ از جهت فخری که بستگاه اهران باشد اندکی قریب الفاصله و از
 نسبت مدخل قدری تنگ داشته در وسط قریب پنج چوب صلب است در مثل قائمه کنارش
 پنج آهنی قدر و جیبی بچسباندند از بالا سر پنج چوبک ورق آهنی حلقه در حکم میگردانند
 طول این چوب یکدست چار نشت محمت که هر گاه آدم متوسط القامت در پهلوئی آن
 بنشیند الی قضی سینم یا بر قوه برابر آید مردی در دو اهران قائم ساخته چار چوب
 پهن که طول هر یک مقدار کنیم دستی و موضع سه نیم نهایت چار نشت بصورت قطر نشت
 که سخن و خواه بطریقی توان گفت قدر دو نشت در همه مشقوب اگر این نوع آن
 پنج چوب ایستاده نهاده سه سه با توایم را از سوراخ آنها میگذرانند و جوت و سطر از
 گیاه اشجار و غیره سبزه که میسر میشود چنان بر زمینند که آهوی عقل صحرانی صلابت این تعبیه

بنی نمی برود میداند که سبزه زار است و زمین راستوی ساخته از پستان طلسم مسند اجمال
 انداخته آن محبسم با قبایل در آن جلوس میفرمایند و بنده و چهار پر کرده پیش رو میدارند و صاحبان
 بسبب خلوت می نشینند و میر سخاران و گردنندگان اهل آن چه سب سواران و چه شتران
 زودت کرده که تویزک بسته است از این گرفتارست بین در سح دوگوشی داخل
 مثلثه رشته کرده از همین و بسیار چه از خارج و چه از داخل رشته بسته است آن حشی
 نژادان را تبید برودند و در مقابل حضور میگذرانند دست راست خواه چپ که آن حشی
 کام کرده یا بخرام یا آرام یا بوشنت سرعت تمام میگذرود و با تیر فنگ
 که بنگ توان گفت خواه بنگ تفنگش فی ظلمات در عدد بر دیده سوز خشم
 بد حال کاشش با تمام و باز آید ویم یا سیوم که گذشت بگردن یک آن سکار
 میزند تا شای عجیب و تدبیری غریب است که آن بظهور الحجاب ترشیده شنیدنش
 برش افزاست و دیدنش چه طور خرد با باشد در بیان شرح سکارها
 در تجویز سکار پشه اطبع زادان تقدس نهاد است که نفس قدسی بود با عقل پشه
 که بر ساحل دریای سبلج یا چاب یا سند به تراکم اشجار و لکا تر گیاه سبزه از قلم
 حیوانات سکار امتیاز و اشتها داشته باشد انتخاب فرموده جمی سرکار مقرر فرمایند
 موقوق میفرمایند که نه جانوری شهری از آن برکاهی برود نه آدمی خسی بر کند و در صطلات
 این ملک از آنکه مانند یعنی موضع محفوظ داشته شده و میر سخاران بر پیش را مقدار
 بسته از موایش خار بست تراکم شدید محکم قایم ساخته یک طریقی خروج در میگذرانند

یگانه در دین مخرج چارچوب بطرطریل عظیم برپا کرده بالایش سقفی از چوبها توسط
 که تحمل ارتکاب چند کس اوم نمایند ترتیب داده اند که بران می انداختند و خوش
 ایستاد بران مغرورش آن نعم الامیر برسد و بیاد حیرت بران منزل رفیع چون ماه اوج گیر غریغ
 باطن نیز رفیع بلا و همه از شمع شمع جلوس میفرماید و دوستند سکار مانند زهره و عطارد
 تحت شعاع آن خورشید جهان مطاع استفاضه کلیات عنایات مختص مستیز و از آن
 سرخار بست مردم با درد عام شور و غلغله تمام می اندازند تا همه و خوش ناگزیر رسیده
 نویسیده فویده و از هیچ سوردنی را می ندیده از آن مخرج معین بخروج پس برآ
 اجل رسیده باشد از بندون حضرت گوله خورده سعادت بگیری پذیرد و آن سیرت
 دریا نعت اکثر خبر بر ماده و کوتاه پایه که ما دیان یا بچه باشد سکار میگرد و میفرمود که قطع
 نسل اینها نیکنم باشد که برآیند و بنفیر آیند و دیگر انواع تدا بر سکار چه در صید جوان
 و چه در نخبه کوتاه پایه و کوزن و کورچه در تعلیم و صید گیری مرغان بری بر روز باز و بر
 و جره و جرنج و شاهین عقاب غیرها که تصرفات در ضوابط مرسوم نموده همه سکار
 حسد از تباخ بنی طبع مبارک تمییزان طباخ فلک گیرای است + ابیات +
 شب در روز در دشت در مرغزار + بودش خیالی بدل خبر سکار + فلک را جوکار
 بکارش بود + بسر خبر هوای شکارش بود و استان ذکر در عرقد سی حضور
 در سینه کبیرا کبیده بود چهار عالیجاه خان خیر محمد خان برحانی اغره خوان نیکان
 تریانکان است و مال او در نکا و خیر و پر که مبحث کرده بطرف غربی بهادلیو و نور پور

بجایگزینش مجوز و خلی صاحب عزت و لطیف الطبع و زکی الذهن بود است که بر این
 دولت استصمام عوده الوثقی سعادت ابدی تصویریده سنجید که در جان بحر شرف عصمت را
 بان در یکانه صدق عفت هم سلک اندواج ساقه سرفراختار باوج فلک دوار رساند ظاهره
 این فکر بیک که در حجاب عفت طبقه چشم خیال نزدی و بیچ رودیت این تصور بر تصور
 هم نیکدشت قایل قبوله و دلالت اقبال حضرت اعلی معرفت حکمت بکار برده حسن الطالب
 عشق گردانید گویا جلوه نور احبت لاعرف بطور آمده که خود انشا یجا هم در این تفسیر
 بنجاب ایجاب عوض داد حضرت نقل تصور صورت نمونی عجیب را غازه احابت براد
 دو کسمه قبول با بروداده ابرویش فرودند و بطالع سها یون و ساعت فرعی ششون با
 بنجان مطالع شناس مهور بدان ملک قیاس و هیت و مطالع که نیک اخترش
 یار بود و نمودار دولت پدیدار بود و محفل نیف بیست شریف در راه ذی کعبه
 ترتیب یافت که در کتبیت و تقاره بار کباد در کتب فروزه کون و مسامح سکان
 برع مسکون منشر و شهر دچراغان شادی نزله زمین السائر الله یابصباح هر که چه
 برزن راروشن و مزین گردانید ذکر در اوارگی خوانین کلپوره در ملک سنده
 که بواسطه شهادت میر کیمیا رخا ن اشوبی عظیم راقه در قلوب نوین و عوام بخوانی
 و خصوص در ذل میان صاحب از همه کس استکافی شایع پس بیان عبیدینی خان
 چشم فتنه را بجای یافته خواب و قرار که آشته والده ماجده خدر ارج سباب شایه
 مردم بی سسر و پا و نگاه ارسال حاجی پور ساخته خود روانه کابل و شرح مظلومی و همچنان

دستخاق در سیفای موایید و عهد سلطانی موجب او فرمایند قان التمهید کان مسوفا
 دستد عا دستخانت بطرح حسن نموده اعیان دولت تعظیم نماید میان موصوفت
 توجه مدرسن کهنه اریکصد نود پنج در اوایل ایام با شیر برگ ریز که ماه ابر باشد سردار سردار
 نواب سردار و خان اسحق زنی درانی از جناب سلطانی برفاقت میان صاحب امور
 که در سیل یا دو سال اخراج در استیصال تا پسران بالاصل ساخته میان عبدالمسیح خان
 در ولایت سند به تنگ تنقل کرده بنیده بانزال همه کمال حسن خار و وجود شرار
 از آن صنفه بهار و قطعه کله ارباک کرده با تحصیل رضانا مه میان موصوفت بساید سردار
 از سیاب کردار با وجود عظمت قار و رفعت اقتدار از صبا سبکتر شده بیک چرخ
 مثل حرکت گردون و در آرد راه آبان بسواد ویره اسمعیل خان فایز و نبدگان نایلی
 بر عایا قلمرو امر فرمودند که بقلع بپولره و در دشت و بوجهر برودند و خود بفرخی و پایونی
 رونق بخش قلعه دیرادر سردار ابرو کردار در دیبا و پور میران عالی شان لاله نهرتیم
 عم نده را او کالتا خدمت سردار و ستادند و در حضور هم بنام لاله مشارالیه ارشاد
 رسید که گفتگوی امور حضور نموده باشند با سردار و قسم قرمشال سلطانی مع عظمت
 نورانی مصوب یکیلان که مصدر فرست و کاروانی بودند بهتای لاله نهرتیم پیش این
 خورشید سده کامرانی فرستاده است و او شکر دستد عای ملاذمت نمود حضرت
 خدا یگانی که با اثر جهانی و سخن بردوی دکارستانی بمثل ولانانی در رعایت و ابط
 اتحاد و یگانگی میر بکار خان نصب العین بنظر کرام و قدر دانی بود از ملاقات و امداد

سردار که در حقیقت اعانت بپیان عبدالنبی خان است و صریح مصدر مظالم شده و سید علی الدین
 ظلمی منقلب بقلب مقبول حساب فرمودند سردار که از مکان دوری بوی نصیب
 گذشت میرصاحبان متصل با کندی و قریه سکره مقامی محفوظ نباشد و قبایل عشایر
 و سایر رعایا در آن گذشته خویره سوار استعدا و مقابله و سامان مجاری پیش آمد سردار
 که پیشیا رود در آن موده کار و دتیره الحرب خدمت بدزمره روزگار خود کرده بود از طریق
 که میران مجا و له آمدند لوراه دیگر گرفته تدبیر و تدبیر متصرف ملک شهر کلان
 و محلات حاصل است آورده و در هر موضع و محال عالی قرار داد و میران از جمله فریب
 سردار عافری اختیار است که بی اختیار خان توجه و هو بوم علی قبض تو عبد ایشان
 انکه خستیا رخان مقتضای محبت تک و دازه سنی این عوام بدست گرفته قلاوه
 حمایت و عنایت ایشان کردن جان کرده در قلعه سلام که با خواهر داد او میر دست
 دلی آرزوی کرده پناح و داد که میرصاحبان منسوب با دشا اند نشانند اینطیایه مقهوره
 نزد خود صلاح نمیدانند لا محاله میان صادق علی و میر عبد الله خان فرزند میر کا رخان
 دیر فتح خان سرد و پسرانش میرالسیار که افیونی نغتون و در نشه سکر زبون بخون
 بود میر تبار و دیر سهراب خان سواد علی و در حق و طفال بطل طلیل استظلیل
 حضرت نعم العلیل استظلال در زید نداین علامه علم قدرت و همامه روز حکمت برادر قلعه
 دیر ابر جاد و چنانکه حویلی میان صادق علی و منازلی میرصاحبان در ظاهر قلعه الی حال
 بر پانندگان عالی با نواع القهات طارات تدارک خواطر سنگسته مضطر ایشان نموده خود